

## حکمت‌های علوی در سروده‌های عربی

باقر قربانی زرین \*

**چکیده:** کلمات جاودانه حکمت علوی، بر ادبیات عرب، اثری شایان نهاده‌اند. نویسنده در این گفتار، ۸۶ مورد از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را آورده، که مستقیماً بر شعر شاعران عرب اثر نهاده‌اند. در این مقاله، به ۶ عنوان کتاب حدیثی شیعی، ۵ شرح نهج البلاغه، و حدود ۴۰ منبع مهم ادبیات عرب، استناد شده است.

**کلید واژه‌ها:** نهج البلاغه / ادبیات عرب / اشعار عربی.

### به نام بلند خدای علی

#### مقدمه

پس از ظهور اسلام، قرآن کریم و سخنان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تأثیری شگرف بر اندیشه‌ها نهاد و چشم‌اندازی نوین در برابر دیدگان مردمان گشود، و در آثار گرانسنگ علمی و ادبی - اعم از نظم و نثر - پژواک آن به نیکی هویدا است.

در این میان، جایگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، که پرورده قرآن کریم و رسول‌گرامی اسلام بود، بس ممتاز است، تا بدانجا که سخنانش را فروتر از سخن خالق و فراتر از سخن مخلوق دانستند (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۴). حکیمان، متکلمان، شاعران و ادیبان بر این معنا هم سخن گشتند و شوری از «حکمت‌های علوی» در دل مردم پدیدار گشت که بازتاب آن تا هم اینک پابرجاست.

بزرگان در فراگیری سخنان آن حضرت، گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربودند و آن سخنان را در نوشته‌ها و

کفیه

شماره ۵



\* - دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی.

گفته‌های خود به کار می‌بستند تا مقبولیت عام یابند. نمونه را، سخنان این بزرگان بسنده است: (۱)

الف) عبدالحمید بن یحیی کاتب (متوفی ۱۳۲ ق) گوید: هفتاد خطبه از خطبه‌های علی‌علیه‌السلام را از برکردم و این خطبه‌ها (در ذهن من چونان چشمه) جوشید و جوشید. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴)  
 ب) ابن دُأبِ لَیثی ابوالولید (متوفی ۱۷۱ ق) خطیب، شاعر و عالم اهل مدینه تصریح کرده است که هیچ‌کس نتوانسته کلامی چونان سخنان علی‌علیه‌السلام بر زبان آرد و اگر گفتار بلیغ او نبود، کسی نمی‌توانست نامه‌ای، به نکویی، به امیر لشکر یا به مردم بنگارد. (اختصاص، ص ۱۴۸)

ج) عمرو بن بَحرِ جاحظ بصری (متوفی ۲۵۵ ق) پس از نقل این گفتار علی‌علیه‌السلام: «قیمة کل امریء ما یُحسن» می‌گوید: اگر از این کتاب جز بر این جمله آگاه نمی‌شدیم، آن را کافی، شافی و بی‌نیازکننده می‌یافتیم، بلکه این جمله را بیش از کفایت و رسنده به غایت می‌دیدیم. نکوترین کلام، آن است که اندک آن تو را از فراوانش بی‌نیاز کند و معنای آن در ظاهر لفظ آن باشد. (البیان و التبین، ج ۱، ص ۱۰۶)

د) ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۹۲ ق) گوید: امیر مؤمنان، چهارصد خطبه ایراد کرده و این خطبه‌ها در میان مردم متداول است و مردم در گفتارها و خطبه‌های خود از آنها بهره می‌برند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۰)

ه) کلینی رازی (متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق) پس از نقل خطبه‌ای از آن حضرت در باب توحید می‌گوید: این خطبه از مشاهیر خطبه‌های آن حضرت است که در میان مردم بسیار شهره گشته و عادی و معمولی شده و حال آنکه همین خطبه برای کسی که جوای علم توحید باشد، بسنده است، چنانچه در آن بیندیشد و مطالب آن را دریابد. اگر جن و انس - جز پیمبران - هم‌زبان گردند که توحید را بسان علی‌علیه‌السلام بیان دارند، از عهده برنمایند. پدر و مادرم به فدای او باد. و اگر بیان آن حضرت نبود، مردم نمی‌دانستند چگونه ره توحید بیابند. (کافی، ج ۱، ص ۱۳۶)

و) مسعودی (متوفی ۳۴۶ ق) نیز درباره خطبه‌های آن حضرت گوید: آنچه که مردم از خطبه‌های آن حضرت از برکرده‌اند، چهارصد و هشتاد خطبه است که در میان مردم متداول است. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱)  
 ز) عبدالرحیم بن بُنّاتَه (متوفی ۳۷۴ ق)، ادیب و خطیب شهیر عرب، گوید: از خطابه‌ها گنجی از برکردم که هرچه از آن برمی‌دارم فراوان‌تر می‌شود، و آن صد فصل از مواعظ علی بن ابی طالب است. (شرح نهج البلاغه،



۱ - برای تفصیل بنگرید: شرح حکم نهج البلاغه، تالیف محدث قمی (ره)، مقدمه باقر قربانی زوین، ص ۷-۱۸.

ح) ابو هلال عسکری (متوفی بعد از ۳۹۵ ق) برخی از مواردی را که شاعران و کاتبان، سخنان آن حضرت را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کار بسته‌اند، آورده است و چگونگی استفاده و به کارگیری سخنان علی‌علیه‌السلام را در اشعار، نقد و بررسی کرده است (ر.ک: کتاب الصناعین، ص ۲۳۵، ۲۵۲ - ۲۵۳)

ط) بزرگان دیگری از اهل سنت و جماعت نیز مطالبی به تفصیل در این زمینه بیان کرده‌اند. از جمله: محمد بن طلحه شافعی<sup>(۱)</sup> (متوفی ۶۵۲ ق)، سبط ابن جوزی<sup>(۲)</sup> (متوفی ۶۵۴ ق) و ابن ابی الحدید معتزلی<sup>(۳)</sup> (متوفی ۶۵۶ ق)، و از میان معاصران، شیخ محمد عبده<sup>(۴)</sup> (متوفی ۱۳۲۳ ق) که به منظور طولانی نشدن مقاله، پژوهشگران را به منابع یاد شده ارجاع می‌دهیم.

شاعران بسیاری نیز الفاظ و مضامین و مفاهیم گفته‌های حضرت امیرعلیه‌السلام را در سروده‌های خود به کار بسته‌اند که اینجانب، نگارنده مقاله، بیش از هزار نمونه آن را گردآورده‌ام و در این نوشتار، بخشی از آن را به دوستان حکمت علوی و ادبیات عربی تقدیم می‌دارم. در میان این سروده‌ها، در برخی موارد خود شاعران تصریح کرده‌اند که از سخن آن حضرت بهره برده‌اند (نک: دنباله مقاله، شماره‌های ۲، ۳، ۵، ۷، ۱۱، ۶۱) و بیشتر شاعران از الفاظ و عبارات و مفاهیم این سخنان سود جسته‌اند، بدون آنکه نامی از آن حضرت بیاورند، که بیشترین تعداد سروده‌ها از این دست است.

امید آن دارم که این اقدام ناچیز در پیشگاه خداوندگارِ بلاغت و سلطان اقلیم هدایت، پیشوای پارسایان و امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام مقبول افتد. آمین.

### بخش اول - کلمات امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، از نهج البلاغه

۱ - الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ.<sup>(۵)</sup> (بخشی از حکمت ۲)

- ۱ - مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ص ۴۷.
- ۲ - تذکرة الخواص، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.
- ۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴.
- ۴ - شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۵.
- ۵ - به جهت طولانی شدن مقاله، حکمت‌های موجود در نهج البلاغه و غررالحکم آمدی را ترجمه نکرده‌ام؛ زیرا ترجمه‌های گوناگونی از آنها - که خوانندگان متوسط را سود می‌رساند - به فارسی صورت گرفته و نزد همگان موجود است. ولی اشعار عربی و دیگر حکمت‌های منقول از حضرت علی‌علیه‌السلام را، که ترجمه‌ای از آنها در دست

شاعری گفته: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۳۵۱]

لَعْمَرِكَ مَا الْغَرِيبُ بَدَى التَّنَائِي  
وَلَكِنَّ الثُّقْلَ هُوَ الْغَرِيبُ  
اِذَا مَا الْمَرْءُ أَعْوَزَ ضَاقَ ذَرَعًا  
بِحَاجَتِهِ وَ أْبَعَدَهُ الْقَرِيبُ

یعنی: به جان تو سوگند که انسان غریب، کسی نیست که از خویشانش دور باشد. بلکه این انسان فقیر است که غریب است. وقتی که آدمی بر انجام کار قادر نشد و نیازش را برنیآورد، خویشانش نیز او را برانند.

خَلْفَ أَحْمَرَ نَيْرٍ كَفْتَهُ: [شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۸۸]

لَا تَتَّظَّنِّي أَنَّ الْغَرِيبَ هُوَ الْوَالِدَا  
ئِي وَ لَكِنَّمَا الْغَرِيبُ الْمَقْلُ

یعنی: مپندار که انسان غریب کسی است که در دور دست است و دور از خانواده، لیک انسان غریب همان انسان نیازمند است.

۲- اِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ. (حکمت ۷)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۸، ص ۱۰۹) گفته: من این معنا را در ضمن قطعه‌ای به نظم کشیده و گفته‌ام: (بیت سوم این قطعه منظور است):

وَ اِنْ قَدَرْتَ عَلَى الْاَعْدَاءِ مُتَّصِرًا  
فَاشْكُرْ بَعْفُوكَ عَنْ اَعْدَائِكَ الظَّفَرَا

یعنی: و چنانچه بر دشمنان ظفر یافتی، شکرانه پیروزی را عفو آنان قرار ده.

۳- قُرِنَتْ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ، وَ الْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ. (بخشی از حکمت ۱۷)

شاعری گفته: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۵۴]

اِزْفَعُ حِيَاءُكَ فِيمَا جِئْتَ طَالِبَهُ  
اِنَّ الْحِيَاءَ مَعَ الْحِرْمَانِ مَقْرُونُ

در آنچه که جویای آنی، باید که حیا را برانی، چرا که آزرم باحرمان و بی‌بهرگی توأمان است.



نیست، برای فایده بیشتر به فارسی برگردانده‌ام. همان ترجمه‌ها، مضمون احادیث را - برای خوانندگان غیر پژوهشگر - نشان می‌دهد.

۱- برای نشانی حکمت‌ها از نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح (نسخه حاوی تعلیقات و تحقیق فارس تبریزیان) استفاده کرده‌ام. (ر.ک: فهرست منابع مقاله)

ابوالفرج اصفهانی در **اغانی** (ج ۱۳، ص ۱۱۶) دو بیت را از عَنَابی و قولی را از ابن مَهْرُویَه آورده:

هَيِّبَةُ الْإِخْوَانِ قَاطِعَةٌ      لِأَخِي الْحَاجَاتِ عَنْ طَلْبِهِ  
فَإِذَا مَا هَيَّبَتْ ذَا أَمَلٍ      مَاتَ مَا أَمَلَتْ مِنْ سَبَبِهِ

ابن مَهْرُویَه گفته: شاعر، مضمون را از گفته علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته: **الهَيِّبَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْخَيِّبَةِ**.

یعنی: ترس از دوستان، مانع از آن است که نیازمند به حاجت خویش رسد؛ آنگاه که آرزومند بودی و ترسان، آرزویت را به سبب ترس از دست خواهی داد.

شاعر دیگری گفته: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۵۴]

إِنَّ الْحَيَاءَ مَعَ الْحَرَمَانِ مُقْتَرَنٌ      كَذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ  
وَاعْلَمْ بِأَنَّ مِنَ التَّخْنِيثِ أَكْثَرَهُ      فَارْفَعَهُ فِي طَلْبِ الْحَاجَاتِ وَالْأَمَلِ

یعنی: حیاء با حرمان و بی بهرگی توأمان است و این گفتار امیر المؤمنین علیه السلام است. بدان که بسیاری آزرَم، صفتی چون صفات زنانه داشتن است. اگر خواهی که به آرزویت دست یابی، باید که حیاء را به کناری گذاری.

۴- مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ. (حکمت ۲۲)

شاعری گفته: [مُجَمَّلُ الْقَوَالِ فِي الْحِكْمِ وَالْأَمْثَالِ، ورق ۹۹ (ب)]:

فَلَتَاتُ مِثْوَلُهُ وَصَفْحَةُ وَجْهِهِ      يُسْنِيكَ عَنْهَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ

یعنی: سخنان نابجا و لغزشهای گفتار وی و صفحه رخسارش، تو را از حال او آگاه می سازد.

۵- فاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ فاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ. (حکمت ۲۸)

ابن ابی الحدید در شرح **نهج البلاغه** (ج ۱۸، ص ۱۴۹) گوید: من این الفاظ را در بیتی به نظم کشیده‌ام:

فَالْخَيْرِ خَيْرٌ وَ خَيْرٌ مِنْهُ فَاعِلُهُ      وَالشَّرِّ شَرٌّ وَ شَرٌّ مِنْهُ صَانِعُهُ

یعنی: نیکی نیک است و نیکوکار، بهتر از آن. بدی زشت است و بدکردار، بدتر از آن.

۶- مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ. (حکمت ۳۱)

حکم بن قنبر مازنی (از مشاهیر شاعران عصر عباسی) گوید: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۸۰: ربع الابرار،

ج ۲ ص ۱۶۱]

وَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى ذَمِّهِ      ذَمُّهُ بِالْحَقِّ وَ بِالْبَاطِلِ

هر که مردمان را به مذمت خویش فراخواند، آنان زبان به مذمتش گشایند، به درستی یا نادرستی. گفتار زشت، زودتر از آب روان جاری به اهلش می‌پیوندد.

کاروشی گفته: [محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۳۹۹]

تَحَلَّلْتُ بِالسَّبِّ لَمَّا رَأَيْتُ  
فَإِنْ لَمْ نَجِدْ فِيكَ مِنْ مَعَمَّرٍ  
أَدِيمِكَ صَحَّحٌ وَمَنْ سَبَّ سُبَّ  
سَلَكْنَا إِلَيْكَ طَرِيقَ الْكَذِبِ

یعنی: آنگاه که تو را انسانی سالم یافتم، از دشنام گویی حلیت طلبیدم؛ و کسی که دشنام دهد دشنام شنود. اگر عیب و نقصی برای دشنام دادن در تو نیابیم، راه دروغ را پوییم و به ناحق ناسزا می‌گوییم.

۷- یا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ (بخشی از حکمت ۳۴)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۸، ص ۱۵۷) گفته که من این گفتهٔ حضرتش را در ضمن ابیاتی به

نظم کشیدم و آن ابیات اینهاست:

حَيَاتِكَ لَا تَصْحَبَنَّ الْجَهْلَ  
يَظُنُّ أَخُو الْجَهْلِ أَنَّ الضَّلَا  
فَلا خَيْرَ فِي صُحْبَةِ الْأَخْرَقِ  
و يَكْسِبُ صَاحِبُهُ حُمْقَهُ  
لَ عَيْنُ الرَّشَادِ فَلا يَتَّقِي  
و أَقسِمُ أَنَّ الْعَدُوَّ اللَّيِّبِ  
فَيَسْرِقُ مِنْهُ وَ لا يَسْرِقِ  
بَ خَيْرٌ مِنَ الْمُشْفِقِ الْأَحْمَقِ

یعنی: در زندگانی با نادان همراهی مکن، که هیچ خیر و نیکی در آن نیست. نادان می‌پندارد که گمراهی همان هدایت است. از این رو نمی‌هراسد و حمق و نادانی خود را به دوستش نیز منتقل می‌کند و دانایی او را می‌رباید، سوگند که دشمن آگاه بهتر از دوست نادان است.

۸- الغِنَى فِي الْعُرْبَةِ وَطَنٌ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ. (حکمت ۵۱)

مُبرَد گفته: [محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۴۹۳]:

الْفَقْرُ فِي أَوْطَانِنَا عُرْبَةٌ  
و الْمَالُ فِي الْعُرْبَةِ أَوْطَانٌ

ناداری در وطن، در غربت به سر بردن است و توانگری در غربت، چون در وطن ماندن است.

۹- لا تَسْتَجِ مِنْ إعطاء القليل، فَإِنَّ الجِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ. (حکمت ۶۲)

عبدالله بن طاهر گفته: [ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۰۸]:

إفعل الخیر ما استطعت و إن  
و متى تفعل الكثير من الخیر  
كان قليلاً فلن تحيط بکله  
ر إذا كنت تارکاً لأقله

یعنی: هر چه توانی کار نیک انجام ده، هر چند کم باشد، چرا که نمی توانی تمام کار خیر را یکجا انجام دهی. و اگر کار نیک اندک را ترک کنی، چگونه می توانی کار نیک فراوان را به انجام رسانی؟

شاعری دیگر گفته: [محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۵۸۸]

إذا تکرمت أن تعطی القليل و لم  
بُتَّ النَّوَالِ و لا یمنعک قلتہ  
تقدیر علی سعة لم یظهر الجود  
فکل ما سد فقرأ فهو محمود

یعنی: آنگاه که از بخشش کم ابا کنی و توان بخشش زیاد را نداشته باشی، پس جود آشکار نخواهد شد. بخشش کن، هر چند اندک باشد؛ زیرا هر آنچه که فقری را بزدايد، ستوده است.

۱۰- یا دُنیا یا دُنیا، إِلَیکِ عَنی... قد طَلَّقْتُکِ ثلاثاً لا رَجْعَةَ فیها. (بخشی از حکمت ۷۲)

سید مرتضی در سروده ای بدین معنا اشاره کرده: [مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۲]

عَبْتُ عَلی الدنیا فقلتُ الی متی  
غَضِبْتُ عَلَیکم یومَ طَلَّقَنِ عَلِی  
عَبْتُ عَلی الدنیا فقلتُ الی متی  
غَضِبْتُ عَلَیکم یومَ طَلَّقَنِ عَلِی

یعنی: دنیا را سرزنش کردم و گفتم: تا به کی باید رنج بکشم، رنجی که پایانی ندارد؟ دنیا پاسخ داد: آری، ای زاده بزرگان! من بر شما خشمگین شدم، در آن روز که علی علیه السلام مرا طلاق گفت.

۱۱- قِیمَةُ کُلِّ امری ما یُحْسِنُهُ. (حکمت ۷۶)

شاعری گفته: [المحاسن و المساوی، ص ۳۹۹؛ تذکرة الخواص، ص ۱۵۴]

قال علی بن ابی طالب  
کُلُّ امری قِیمتُه عندنا  
و هو اللیبُّ الفطنُ المُتقِنُ  
و عند أهل العلم ما یُحْسِنُ

یعنی: علی بن ابی طالب - آن انسان هوشمند، آگاه و استوار - چنین گفته که ارزش آدمی

نزد ما و نزد دانشمندان، به هر چیزی است که نیکویش می‌داند.

ابن طباطبا نیز این حکمت را در سروده خود به کار برده: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۸۴؛ المحاسن و المساوی، ص ۳۹۹؛ معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۵۰]:

فيا لائمی دَعْنی اَعالی بقیمتی      فقیمةُ کلِّ النَّاسِ ما یُحسِنونه

یعنی: ای سرزنشگر! رهایم کن تا بر ارزش خود بیفزایم؛ که ارزش هر انسان به آن چیز است که نیکویش می‌داند.

ابو هلال عسکری در کتاب الصناعتین (ص ۲۵۲ - ۲۵۳) گفته که ابن طباطبا این لفظ را در سروده خود با تکلف بکار برده، و شاعر دیگر که سروده: «فقیمةُ کلِّ امریِّ علمُه» [= ارزش آدمی به دانش اوست] بهتر از ابن طباطبا گفته.

دمانیسی سیواسی در کتاب مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال (ورق ۲۳ الف) این سخن را آورده: «من کلام امیرالمؤمنین کرم الله وجهه: قیمة کلِّ امریِّ ما یَعْلَمُه. یعنی قدر و قیمت هر مردی باندازه دانش اوست، اگر بسیار داند قیمت او نزد عقل بسیار بود و اگر اندک داند اندک است.» سپس این بیت را آورده: [ورق ۲۴ ب]:

و قدرُ کلِّ امریِّ ما کان یُحسِنُه      وَ اللّٰه ما عِلْمُه اِلَّا یُزینُه

و چنین ترجمه کرده: و اندازه هر مردی است آنچه بود داننده آن، به خدای نیست دانش او مگر آراینده او.

یاقوت حموی در معجم الادباء (ج ۱، ص ۶۶ - ۶۷) گفته که شاعری این سخن حضرتش را به نظم کشیده:

لا یكون الفصیحُ مثل العیِّ      لا و لا ذو الذِّکاءِ مثل الغیِّ  
قیمة المرءِ قدرُ ما یُحسِنُ المر      ءُ قضاءً مِنَ الامامِ علیِّ

یعنی: انسان زبان آور، چونان کند زبان نیست و هوشمند نیز به سان کودن نیست. ارزش آدمی به آن چیزی است که نیکویش می‌داند و این داوری امام علی (علیه السلام) است.

۱۲ - مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبیتِ فَلِیَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا. (حکمت ۱۰۷)

ابن اثیر در النهاية (ج ۱، ص ۲۸۳) این سخن حضرتش را تفسیر کرده و کنایه‌های آن را بیان داشته است.

کُشاجِم (متوفی ۳۶۰) به این مضمون اشاره کرده و گفته: [الغدیر، ج ۴، ص ۱۹]

زَعَمُوا أَنْ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا      ظَلَّ لِفَقْرِ لَيْسًا جِلْبَابًا



كذبوا من أحببه من فقيرٍ      يتحلّى من الغنى أثوابا  
 حرّفوا منطق الوصيّ بمعنى      خالفوا إذا تألّوه الصوابا  
 إنّما قال ارفضوا عنكم الدُّ      نيا إذا كُنتم لنا أحابا

یعنی: چنین پنداشته‌اند که دوستدار امیرالمؤمنین علی باید جامه‌ای از فقر بر تن کند. این گفته دروغ است، چرا که اگر نیازمندی علی را دوست بدارد، با جامه‌های بی‌نیازی آراسته خواهد شد. معنای سخن وصیّ بحق صلوات الله علیه را تحریف کرده‌اند و از راه صواب به دور افتاده‌اند. مراد امیرالمؤمنین علیه السلام این است که آنگاه که دوستدار ما گشتید، دنیا را به کناری نهید.

۱۳- مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ: لَيْسَ مَسْهَا وَ السُّمُّ النَّاغِعُ فِي جَوْفِهَا. (بخشی از حکمت ۱۱۴)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۸، ص ۲۸۴) گفته: ابوالعتاهیه این معنا را اخذ کرده و

سروده:

إنّما الدهر أرقم لئن الم      س و فی نابه السّقام العقام

یعنی: روزگار، چونان ماری است که به گاه دست کشیدن، نرم باشد و در نیشش بیماری کشنده.

شاعر دیگری نیز سروده است: [محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۳۷۴]

إنّ دنیاك حية تنفث السمَّ      و إنّ كانت المجسّة لانت

یعنی: همانا دنیایت ماری است که زهر بیرون می‌افکند، هرچند که به هنگام دست کشیدن، نرم و هموار به نظر رسد.

۱۴- شتان بين عملين: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته، و عمل تذهب مؤنته و يبقى أجره.

(حکمت ۱۱۶)

ابن ابی الحدید گفته که شاعری این معنا را به نظم کشیده: [شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۱۰: مجمل

الاقوال، ورق ۱۳۶ ب و ۱۳۷ الف]:

تغنى اللذذة ممن نال بُعِيته      من الحرام و يبقى الإثم و العارُ

تُبقي عواقب سوءٍ فى مغبتها      لا خير فى لذّة من بعدها النارُ

یعنی: لذّت حاصل از حرام، از بین می‌رود و گناه و ننگش می‌ماند و بدعاقبتی را به دنبال

می‌آورد. در لذتی که آتش در پی آن است، خیری نیست.

هوبر تغلیبی نیز سروده: [ربیع الابرار، ج ۴، ص ۲۲۴]

لا بَارَكَ اللهُ فِي دُنْيَا إِذَا انْصَرَمَتْ      لَذَاتِهِ كَانَ عُقْبَى أَهْلِهَا النَّارُ

خداوند، خیر و برکت قرار نداده در دنیایی که چون لذاتش بگذرد، عاقبت اهلش آتش

دوزخ باشد.

۱۵- عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبٌ، وَ يَفْوَتْهُ الْغِنَى الَّذِي آتَاهُ طَلَبٌ، فَيَعِيشُ

فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حَسَابَ الْاَغْنِيَاءِ. (بخشی از حکمت ۱۲۱)

برقوقی در شرح دیوان متنبی [ج ۲، ص ۳۰۵] این دو بیت را از شاعری آورده:

أَمِنْ خَوْفِ فَقْرٍ تَعَجَّلْتَهُ      وَ أَخَّرْتَ انْفَاقَ مَا تَجَمَّعُ

فَصِرْتَ الْفَقِيرَ وَ أَنْتَ الْغَنَى      فَمَا كَانَ يَنْفَعُ مَا تَصْنَعُ

از ترس ناداری، در فقر شتاب کردی و بخشش خود را به تأخیر انداختی. چنین شد که در

عین ثروتمندی فقیر گشتی، پس در آنچه می‌کنی سودی نیست.

شاعر دیگری گفته: [شرح دیوان المتنبی، ج ۲، ص ۳۰۵]:

يُخَوِّفُنِي بِالْفَقْرِ قَوْمِي وَ مَا دَرَوَا      بَأَنَّ الَّذِي فِيهِ أَفَاضُوا هُوَ الْعَسْرُ

فَقَلْتُ لَهُمْ لِمَا لَحَوْنِي وَ أَكْثَرُوا      أَلَا إِنَّ خَوْفَ الْفَقْرِ عِنْدِي هُوَ الْفَقْرُ

یعنی: خویشانم مرا از فقر می‌ترسانند؛ و نمی‌دانند که در آنچه می‌گویند، سختی نهفته

است. آنگاه که سرزنشم کردند و برخواستۀ خویش پای فشردند، گفتم: به نزدیک من، ترس از

فقر همان فقر است.

۱۶- إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوَا لِلْمَوْتِ، وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ.

(حکمت ۱۲۷)

ابوالعتاهیه این مضمون را گرفته و چنین سروده: [دیوان ابی العتاهیه، ج ۱، ص ۲۳]

لِدُّوَا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ      فَكَلِّكُمْ يَصِيرُ إِلَى تَبَابِ

لِمَنْ نَبْنِي وَ نَحْنُ إِلَى تَرَابِ      نَصِيرُ كَمَا خُلِقْنَا مِنْ تُرَابِ

یعنی: بزیاید برای مُردن و بسازید برای ویران شدن، که جملگی هلاک شدنی هستید. برای

که می‌سازیم؟ در حالی که به سوی مرگ روانیم و بسان آغاز آفرینش، خاک خواهیم شد.

شاعر دیگری گفته: [الحيوان، جاحظ، ج ۳، ص ۵۱]

لِدُوا لِمَوْتٍ وَابْنُوا لِلخَرَابِ فَكَلِمُكَ يَصِيرُ إِلَى ذَهَابِ

۱۷- الدنيا دارٌ ممرٌ الى دارٍ مقررٌ. (بخشی از حکمت ۱۲۸)

ابو یعقوب سروده: [محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۳۶۹]

لَعَمْرُكَ مَا الدُّنْيَا بَدَارٌ اِقَامَةٌ وَ لَكِنَّهَا دَارٌ اِنْتِقَالٌ لِمَنْ عَقَلَ

یعنی: به جان تو سوگند که دنیا جایگاه ماندن نیست؛ لیک برای انسان خردمند، خانه گذر

است.

۱۸- الهمُّ نصفُ الهَمِّ. (بخشی از حکمت ۱۳۵)

متنی سروده: [دیوان، با شرح برفوقی، ج ۴، ص ۳۱۷]:

و الهمُّ يَحْتَرِمُ الْجَسِيمَ نَحَافَةً وَ يُشِيبُ نَاصِيَةَ الصَّبِيِّ وَ يُهْرِمُ

یعنی: اندوه، انسان تنومند را لاغر می‌کند و جوان را پیر و کهنسال می‌کند.

۱۹- يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ. (بخشی از حکمت ۱۳۶)

ابو فراس سروده: [دیوان ابی فراس، ص ۳۷]:

و الصَّبْرُ يَأْتِي كُلَّ ذِي رُزْءٍ عَلَى قَدْرِ الرِّزْيَةِ

یعنی: شکیبایی برای مصیبت دیده، به اندازه مصیبت فرود آید.

۲۰- المرءُ مخبوءٌ تحتَ لِسَانِهِ. (حکمت ۱۴۰)

شاعری سروده: [مجمَل الاقوال في الحكم و الامثال، ورق ۱۰۳ الف]:

تَرَى الرَّجُلَ الْمَخْبُوءَ تَحْتَ لِسَانِهِ وَ يُعْرِفُ مَا فِي الْمَرْءِ عِنْدَ بِيَانِهِ

یعنی: آدمی مخفی است در زیر زبان، و با بیانش شناخته می‌گردد.

۲۱- لَا يَعْدَمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَ اِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ. (حکمت ۱۴۵)

شاعری سروده: [عیون الاخبار، ج ۳، ص ۱۲۰؛ العقد الفريد، ج ۱، ص ۲۰۱]:

اِنِّي رَأَيْتُ - وَ فِي الْاَيَّامِ تَجْرِبَةً - لِلصَّبْرِ عَاقِبَةً مَحْمُودَةً الْاَثَرِ

وَ قَلَّ مَنْ جَدَّ فِي اَمْرِ يُحَاوِلُهُ وَ اسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ الْاَفَازَ بِالظَّفْرِ

ترجمه این دو بیت به نقل از مجمل الاقوال (ورق ۳۶ الف) چنین است: برآستی که من دیدم، و

مر روزگار را آزمایش است، مرشکیبایی را پایانی ستوده نشان؛ و اندک بود آنک کوشد در

کاری که می‌جوید آن را و با صبر باشد، مگر که پیروزی یابد.

۲۲- تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ. (حکمت ۱۶۰)

شاعری سروده: [مجمَل الاقوال فی الحکم و الامثال، ورق ۱۳۶ الف]:

حَتَّىٰ مَتَى لَا تَزَالُ مَعْتَدِرًا      مِنْ زَلَّةٍ مِنْكَ مَا تَجَانِبُهَا  
لَتَرْكُكَ الذَّنْبَ لَا تَفَارِقُهُ      أَهْوَنُ مِنْ تَوْبَةٍ تَطَالِبُهَا

یعنی: تا به کی به دنبال لغزشی که مرتکب می‌شوی، پوزش خواهی خواست؟ اگر ترک گناه کنی، آسان‌تر است از اینکه به دنبال توبه باشی.

۲۳- كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ. (حکمت ۱۶۱)

شاعری سروده: [البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۸۰]:

و كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَخَاها      بِلَذَّةٍ سَاعَةٍ أَكْلَاتٍ دَهْرٍ

یعنی: بسا یک خوردن - که لحظه‌ای خوشی به همراه دارد - از خوردن‌های روزگار باز

بدارد.

شاعر دیگری سروده: [المستطرف، ج ۲، ص ۲۲۳]:

فَكَمْ أَكْلَةٍ أَكَلْتَ نَفْسَ حُرٍّ      وَ كَمْ أَكْلَةٍ جَلَبْتَ كُلَّ ضَرٍّ

یعنی: بسا خوردنی که وجود آزاده را از بین برد، و بسا خوردنی که هر زیانی به بار آرد.

۲۴- النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا. (حکمت ۱۶۲)

ابوالحسن مرادی سروده: [المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۳]:

يَا سَائِلِي عَنِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْلَىٰ عَمِلُوا      بِهِ مِنَ السُّوِّ مَا قَالُوا وَ مَا فَعَلُوا  
لَمْ يَعْرفُوهُ فَعَادُوهُ لِجَهْلِهِمْ      وَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا

یعنی: ای آنکه درباره علی عليه السلام پرسیدی و آنان که بدو بدی کردند در گفتار و کردار، او را نشناختند و از روی نادانی با وی دشمنی کردند، چرا که مردم دشمن آن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.

۲۵- إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَقَّعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ. (حکمت ۱۶۵)

بُحْتَرِي سروده: [دیوان البُحْتَرِي، ج ۲، ص ۷۵]:

صَعُوبَةُ الرُّزْءِ تَلْقَىٰ فِي تَوَقُّعِهِ      مُسْتَقْبَلًا وَ انْقِضَاءِ الرُّزْءِ أَنْ يَقَعَا

یعنی: دشواریِ بلا و سختی، در پاییدن و انتظار کشیدن آن است. و در افکندن در آن کار، از سختی‌اش بکاهد.

شاعر دیگری گفته: [حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۹۶]:

إِذَا مَا هَيْبَتْ أَمْرًا فَقَعَّ فِيهِ      فَقَدِمًا قَيْلَ خَيْبَتِهِ تَوَقَّيْهِ

یعنی: آنگاه که از کاری ترسی، خود را در آن بیفکن، چرا که از دیرباز گفته‌اند: شکست و نومیدی، در ترس از واقع شدن در آن کار است.

۲۶- أَمَّا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، وَنَهَبُ تَبَادُرِهِ الْمَصَائِبُ، وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ، وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ... (بخشی از حکمت ۱۸۱)

در شرح نهج البلاغه (ج ۲۰، ص ۳۱۹، حکمت ۶۶۱) این سخن نیز از آن حضرت نقل شده است:

يَابْنَ آدَمَ، إِنَّمَا أَنْتَ أَيَّامٌ مَجْمُوعَةٌ، فَإِذَا مَضَى يَوْمٌ مَضَى بَعْضُكَ.

ابوالعَتهیه سروده: [محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۳۷۱]:

تَظَلُّ تَفْرَحُ بِالْأَيَّامِ تَقْطَعُهَا      وَ كُلُّ يَوْمٍ مَضَى يُدْنِي مِنَ الْآجَلِ

یعنی: شادمانی، از اینکه روزگار می‌گذرانی؛ و حال آنکه هر روزی که می‌گذرد، اجل را نزدیک می‌گرداند.

شاعر دیگری سروده: [همان منبع پیشین]:

مَا ارْتَدَّتْ طَرْفُ امْرِئٍ بِلِحْظَتِهِ      إِلَّا وَ شَيْءٍ يَمُوتُ مِنْ جَسَدِهِ

یعنی: آدمی، به هر چشمی که بر هم می‌زند، بخشی از وجود خود را از کف می‌دهد.

ابونواس نیز سروده: [دیوان ابی نواس، ص ۵۸۹]:

دَبَّ فِيَّ الْفَنَاءُ سُفْلًا وَ عُلُوًّا      وَ أَرَانِي أَمُوتُ عَضْوًا فَعَضُوا

لَيْسَ مِنْ سَاعَةٍ مَضَتْ لِي إِلَّا      نَقَصْتَنِي بِمَرَّهَابِي جُرُوزًا

لَهْفَ نَفْسِي عَلَى لَيْالٍ وَ أَيَّامٍ      مِ تَمَلَّيْتُهُنَّ لَعِبًا وَ لَهْوًا

یعنی: نیستی وجودم را فرا گرفته، و می‌بینم که اعضايم را به مرور از دست می‌دهم. لحظه‌ای نیست که بر من بگذرد و جزئی از مرا نکاهد. وای بر من! بر آن روزان و شبانی که به بازی و بیهودگی گذشت.

۲۷- یا بن آدم! ما کَسَبْتَ فوق قُوْتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ. (حکمت ۱۸۲)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۹، ص ۱۰) گفته که شاعری این معنا را چنین سروده:

مَالِي أَرَاكَ الدَّهْرَ تَجْمَعُ دَائِبًا      أَلْبَغْلُ عِرْسِكَ لَا أَبَا لَكَ تَجْمَعُ!

یعنی: تو را چه شده که پیوسته در جمع ثروت کوشی؟ آیا ثروت را برای شوهر همسرت

گرد می آوری؟

شاعر دیگری نیز سروده: [محاضرات الأدباء، ج ۲، ص ۵۲۴]:

إِذَا كُنْتَ جَمَاعًا لِمَالِكَ مُمَسِّكًا      فَأَنْتَ عَلَيْهِ خَازِنٌ وَ أَمِينٌ  
تَوَدِّيهِ مَذْمُومًا إِلَى غَيْرِ حَامِدٍ      فَيَأْكُلُهُ عَفْوًا وَ أَنْتَ دَفِينٌ

یعنی: وقتی که ثروت می اندوزی و بخل می ورزی، تو نگاهبان و امانت دار این ثروتی؛

چرا که ثروت را با ناپسندی به انسانی نا اهل می بخشی و او به راحتی آن را خرج کند، در حالی

که تو در گوری.

۲۸- لَا يُزْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتَعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ،

و قد تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». (حکمت ۱۹۴).

بیهقی در المحاسن و المساوی (ص ۱۲۴) گفته که در این باره چنین سروده اند:

يَدُ الْمَعْرُوفِ غَنَمٌ حَيْثُ كَانَتْ      تَحْمَلُهَا شَكُورٌ أَمْ كَفُورٌ  
فَعِنْدَ الشَّاكِرِينَ لَهَا جَزَاءٌ      وَ عِنْدَ اللَّهِ مَا كَفَرَ الْكُفُورُ

یعنی: دست احسان و نیکی، هر جا که باشد غنیمت است، چه در برابرش سپاسگزار باشد یا

ناسپاس. نزد سپاسگزاران برای نیکی پاداش است و به هنگام ناسپاسی ناسپاسان، پروردگار

پاداش خواهد داد.

۲۹- كَمْ مِنْ عَقْلٍ اسِيرٍ تَحْتَ هَوَى امِيرٍ. (بخشی از حکمت ۲۰۱)

ابن ذرید گفته: [شرح المقصورة، ص ۵۶]:

وَ آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى فَمَنْ عَلَا      عَلَى هَوَاهُ عَقْلُهُ فَقَدْ نَجَا

یعنی: آفت خرد، هوا و هوس است. پس هر که بتواند بر آن غالب آید خردش نجات یافته

است.

۳۰- أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ [نسخه بدل: وَ الْإِلْمَ] تَرَضَّ أَبَدًا. (حکمت ۲۰۳)

شاعری سروده: [شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۴]:

وَمَنْ لَمْ يُعَمِّضْ عَيْنَهُ عَنْ صَدِيقِهِ      و عَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتُ وَ هُوَ عَاتِبٌ  
وَمَنْ يَسْتَتِعْ جَاهِدًا كُلَّ عَثْرَةٍ      يَجِدُهَا وَ لَا يَسْلَمُ لَهُ الدَّهْرَ صَاحِبُ

یعنی: کسی که از لغزش دوستش چشم نپوشد، همیشه در حال سرزنش خواهد بود (تا دم مرگ). و هر که لغزش مردمان را جستجو کند، آن را بیابد، ولی هیچ دوستی برایش نخواهد ماند.

۳۱- أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ. (حکمت ۲۰۹)

از انشاد اصمعی است: [ربیع الابرار، ج ۲، ص ۷۶۲]:

و مَا زِلْتُ أَسْمَعُ أَنَّ الْعُقُورَ      لَ مَصَارِعُهَا بَيْنَ أَيْدِي الطَّمَعِ

یعنی: پیوسته می شنوم که قربانگاه خردها، به نزدیک طمع ورزیدن است.

۳۲- بِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُتَوَاصِلُونَ. (بخشی از حکمت ۲۱۴)؛ بِالنَّصْفَةِ تَدْوُمُ الْوُضْلَةِ. (شرح

غررالحکم، ج ۳، ص ۱۲۶۸)

متنبی سروده: [دیوان، با شرح برقوی، ج ۴، ص ۳۷۱]:

و لَمْ تَزَلْ قِلَّةُ الْإِنصَافِ قَاطِعَةً      بَيْنَ الرِّجَالِ وَ لَوْ كَانُوا ذَوِي رَحِمٍ.

یعنی: پیوسته بی انصافی میانه آدمیان را برهم می زند، هر چند خویشاوند هم باشند.

شاعر دیگری نیز گفته: [همان منبع پیشین]:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تُنصِفْ أَخَاكَ وَ جَدَّتَهُ      عَلَى طَرْفِ الْهَجْرَانِ إِنْ كَانَ يَعْقِلُ

یعنی: وقتی که درباره برادر و دوست خود انصاف ندهی، اگر خردمند باشد، از تو دوری گزیند.

۳۳- الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدَّلِّ. (حکمت ۲۱۶)

اسماعیل بن قطری قراطیسی گفته: [ربیع الابرار، ج ۲، ص ۷۶۵]:

حَسْبِي بَعْلَمِي إِنْ نَفَعُ      مَا الدَّلُّ إِلَّا فِي الطَّمَعِ

یعنی: اگر دانشم سود بخشد، همین نکته مرا بسنده است که خواری در طمع ورزیدن است.

۳۴- خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزُّهُوُّ وَ الْجَبْنُ وَ الْبِخْلُ. (بخشی از حکمت ۲۲۵)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه [ج ۱۹، ص ۶۵] گفته: طغرانی این مضمون را به نظم کشیده:

الجودُ وَ الإِقْدَامُ فِي فِتْيَانِهِمْ      وَ الْبِخْلُ فِي الْفِتْيَاتِ وَ الْإِشْفَاقُ

یعنی: جوانانشان بخشنده و مبارزند و دخترانشان بخیل و ترسویند.

۳۵- يَابْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ، وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تَوَثَّرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

(حکمت ۲۴۵)

شاعری سروده: [ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۲۲۳ ]:

تَمَتَّعْ أَنَّمَا الدِّينَا مَتَاعٌ      وَ إِنِّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ  
وَقَدِّمُ مَا مَلَكَتْ وَأَنْتَ حَيٌّ      أَمِيرٌ فِيهِ مَتَّبِعُ مَطَاعُ  
وَلَا يَغْرُزُكَ مَنْ تُوَصَّى إِلَيْهِ      فَقَصْرُ وَصِيَّةِ الْمَرْءِ الضِّيَاعُ

یعنی: بهره برگیر که دنیا کالاست و دوامی ندارد. در حالی که زنده‌ای و اختیار داری خود را داری، مایملک خود را پیش بفرست (و به هر که خواهی تقدیم کن). وصیت کردن به دیگران تو را نفریبد که عاقبت آن، از بین رفتن است (و بدان عمل نکردن).

۳۶- يَابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ

عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بَرزَقَكَ. (حکمت ۲۵۸)

شاعری گفته: [ مجمل الاقوال، ورق ۴۴ الف ]:

و لَسْتُ بِحَابِسٍ لَعْدٍ طَعَامًا      حَذَارَ غَدٍ لِكُلِّ غَدٍ طَعَامُ

ترجمه، به نقل از مجمل الاقوال: و نیستم نگاهدارنده از بهر فردا خورشی را برای پرهیز فردا، مرهمه فردایی را خورشی است.

۳۷- أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا. وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى

أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا. (حکمت ۲۵۹؛ جمهرة الامثال، ج ۱، ص ۱۸۳)

ابوالاسود دُثَلِي سروده: [ دیوان ابی الاسود، ص ۱۳۸؛ العقد الفريد، ج ۲، ص ۱۴۴ ]:

وَ أَحِبِّ إِذَا أَحْبَبْتَ حُبًّا مُقَارِبًا      فَاتَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ نَازِعٌ  
وَ أَبْغِضْ إِذَا أَبْغَضْتَ غَيْرَ مَبَايِنٍ      فَاتَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ رَاجِعٌ

یعنی: آنگاه که دوستی ورزی، چندان دوست مدار؛ چرا که نمی‌دانی چه زمانی نزاع به پا شود. و آن‌گاه که دشمنی می‌کنی، تا بدانجا باشد که گسستن و جدایی روی ندهد؛ چرا که نمی‌دانی کی باز خواهی گشت.

شاعر دیگری گفته: [ مجمل الاقوال، ورق ۱۳۵ ب ]:

وَ لَا تَكُ فِي حَبِّ الْإِخَاءِ مُفْرَطًا      وَ إِنُّ كُنْتُ أَبْغَضْتُ الْبَغِيضَ فَأَجْمَلُ



فَأَنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ مَبْغُضٌ صَدِيقَكَ أَوْ تَهْوَى بِغِيْضِكَ فَاعْتَلِ  
 یعنی: در دوستی با دوستان زیاده‌روی مکن. و اگر با کسی به دشمنی پرداختی، به نیکویی  
 رفتار کن؛ زیرا نمی‌دانی که چه زمانی دشمن دوست خود یا دوست دشمنت خواهی شد، پس  
 خردمند باش.

۳۸- لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ، لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ. (حکمت ۲۸۱)  
 شاعری سروده: [تذكرة الخواص، ص ۱۳۵]:

هَبِ الْبَعَثَ لَمْ تَأْتَنَا رَسُلُهُ وَ جَاحِمَةُ النَّارِ لَمْ تَضْرَمِ  
 أَلَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ الْمُسْتَحَقُّ حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ  
 یعنی: فرض کن که پیامبری مبعوث نگشته و آتش دوزخ شعله نمی‌کشد؛ آیا شایسته و  
 سزاوار نیست که بندگان از پروردگار مُنعم خویش شرم کنند (و گناهش نکنند)

۳۹- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ عَزَى الْأَشْعَثُ بَنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ لَهٍ : يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ  
 الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ، وَ إِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ. (بخشی از حکمت ۲۸۲)  
 ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۹، ص ۱۹۲) گفته که ابوالعتاهیه، این الفاظ امیرالمؤمنین عليه السلام را  
 برگرفته و در تعزیت کسی چنین سروده:

وَ لَا بُدَّ مِنْ جَرِيَانِ الْقَضَا إِمَّا مُثَابَاً وَ إِمَّا أَثِيْمَا  
 یعنی: از جاری شدن قضای الهی چاره‌ای نیست؛ تو یا پاداش می‌بری (با شکیبایی) یا گناه  
 می‌کنی (با بی‌تابی).

۴۰- وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاعَةَ دُفْنِهِ: إِنْ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ، وَ إِنْ  
 الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ. (بخشی از حکمت ۲۸۳)

متنبنی سروده: [دیوان، به شرح برقوقی، ج ۳، ص ۴۳۵]

أَجْدُ الْجَفَاءِ عَلَى سِوَاكَ مَرْوَةً وَ الصَّبْرَ - إِلَّا فِي نَوَاكٍ - جَمِيلاً  
 یعنی: جفاکردن را مروت بدانم، جز بر تو، و شکیبایی را نکو بدانم، جز در دوری تو.  
 محمد بن عبدالله عتبی گوید: [الکامل، ج ۱، ص ۳۵۹]:

وَ الصَّبْرُ يُحْمَدُ فِي الْمَصَائِبِ كُلِّهَا إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ مَذْمُومٌ  
 یعنی: شکیبایی در جمله مصیبت‌ها نکوست، مگر شکیبایی در مصیبت از دست دادن تو،

تُویری در **نهاية الارب** [ج ۵، ص ۱۶۹] پس از نقل این حکمت گفته که شاعران متوجه این معنا گشته‌اند؛  
ابراهیم بن اسماعیل در سوگ امام رضا علیه السلام گفته:

و الصبر يُحْمَدُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا      و الصبر أَنْ تَبْكَ عَلَيْكَ وَ تَجْزَعَا

یعنی: شکیبایی در همه جا پسندیده و نکوست، [در سوگ تو] شکیبایی آن است که بر تو  
بگرییم و اندوهگین باشیم.

شاعر دیگری در مرثیه وزیری سروده [همان منبع پیشین]:

إِنَّ التَّصَبُّرَ فِي الْأُمُورِ جَمِيلٌ      إِلَّا عَلَيْكَ فَمَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ

یعنی: شکیبایی در کارها پسندیده است، جز در سوگ تو که راهی برای شکیبایی نیست.

۴۱- أَصْدَقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ: فَأَصْدَقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَ صَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَ عَدُوُّ

عَدُوِّكَ. وَ أَعْدَاءُكَ:

عَدُوُّكَ، وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ. (حکمت ۲۸۶)

عَنَابِي (کلثوم بن عمرو تغلیبی) سروده: [عیون الاخبار، ج ۳، ص ۶؛ العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۲۷]:

تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزَعَمُ أَنِّي      صَدِيقُكَ إِنَّ الرَّأْيَ عِنْدَكَ لَعَازِبٌ

یعنی: دشمنم را دوست می‌داری و مرا دوست خود می‌انگاری، اندیشه‌ای غریب است.

۴۲- رَسُولُكَ تَرْجَمَانُ عَقْلِكَ، وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يُنْطِقُ عِنْدَكَ. (حکمت ۲۹۲)

شاعری گفته: [عیون الاخبار، همانجا؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰۷]:

تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا      فَمُبْلِغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا

وَ رَوْ وَ فَكَّرَ فِي الْكِتَابِ فَاتَّمَا      بِأَطْرَافِ أَقْلَامِ الرِّجَالِ عَقُولُهَا

یعنی: آنگاه که کسی را برای کاری می‌فرستی، (نیک) برگزین؛ چرا که فرستاده هرکس

بیانگر میزان اندیشه اوست. به هنگام نگاشتن نامه بیندیش، چرا که میزان خرد انسانها در

نوشته‌های آنان است.

۴۳- النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَ لَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّه. (حکمت ۲۹۴)

شاعری سروده: [عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۹؛ العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۲۴]

نُرَاعُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ فِي حِينِ ذِكْرِهِ      وَ تَعْتَرِضُ الدُّنْيَا فَتَنْلَهُو وَ نَلَعُبُ

و نحنُ بنو الدنيا خُلِقْنَا لِغَيْرِهَا      و ما كنتُ منه فهو شيءٌ مُحِبَّبٌ  
یعنی: آنگاه که یادی از مرگ شود، می‌هراسیم. ولی چون دنیا جلوه کند به بازی و سرگرمی  
مشغول شویم؛ ما فرزندان دنیاییم که برای غیر دنیا آفریده شده‌ایم. چون از دنیاییم، دنیا  
برایمان دوست داشتنی است.

توضیح: این دو بیت در دیوان ابی العتاهیه (ج ۱، ص ۲۵) نیز موجود است.

شاعر دیگری گفته: [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰۹]:

و نحن - بنی الدنيا - عُذِينَا بِدَرِّهَا      و ما كنتُ منه فهو شيءٌ مُحِبَّبٌ  
ما - فرزندان دنیا - از شیر دنیا پرورده‌ایم. از این رو دنیا برایمان دوست داشتنی و محبوب  
است.

۴۴- مودَّةُ الآبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ، وَ الْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ. (حکمت

(۲۹۹)

شاعری گفته: [ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۶]:

أَحْبَا الضَّغَائِنَ آبَاءٌ لَنَا سَلَفُوا      فلن تَبِيدَ وَلِلْآبَاءِ أَبْنَاءُ:  
یعنی: پدران در گذشته ما، آتش کینه‌ها را برافروختند. از این رو، از بین نمی‌رود چرا که  
پدران را پسران است.

ابو تَمَّام نیز سروده: [دیوان، ص ۴۱۳]:

لا خَيْرَ فِي قُرْبَى بغير مودَّةٍ      و لَرُبَّ مُنتَفِعٍ بُوْدَ أَبَاعِدِ  
وَ إِذَا الْقَرَابَةُ أَقْبَلَتْ بِمَوَدَّةٍ      فَاشْدُدْ لَهَا كَفَّ الْقَبُولِ بِسَاعِدِ  
یعنی: در خویشاوندی بدون دوستی سودی نیست؛ بسا کساکه از محبت غیر خویشان سود  
ببرد. آنگاه که خویشاوندی با دوستی به آدمی رو کند، آدمی باید دست محبت و دوستی را  
محکم بفشارد. (و آن را بپذیرد).

شاعری، عتبی نام، سروده: [قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۲۳]:

وَ لَقَدْ بَلَوْتُ النَّاسَ ثُمَّ خَبَرْتُهُمْ      وَ وَصَلْتُ مَا قَطَعُوا مِنَ الْأَسْبَابِ  
فَإِذَا الْقَرَابَةُ لَا تَقْرَبُ قَاطِعاً      وَ إِذَا الْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ الْأَنْسَابِ  
یعنی: مردم را آزمودم و اسباب جدایی آنان را دانستم. (نتیجه این که): خویشاوندی،

نزدیکی نمی‌آورد، اما مودت و مهربانی نزدیک‌ترین خویشاوندی است.

۴۵- رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ. (حکمت ۳۰۵)

ابوالعلاء معری سروده: [اللزومیات، ج ۱، ص ۴۳۱]:

إِدْفَعِ الشَّرَّ إِذَا جَاءَ بِشَرِّهِ وَ تَوَاضَعْ إِنَّمَا أَنْتَ بَشَرٌ

یعنی: بدی را با بدی دفع کن، و فروتن باش چرا که تو بشری.

۴۶- لِكُلِّ أَمْرٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ. (حکمت ۳۲۶).

شریف رضی با توجه به این معنا سروده: [دیوان، ج ۱، ص ۲۲۸]

خُذْ مِنْ تَرَاثِكَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّمَا شَرِكَاؤُكَ الْأَيَّامُ وَالْوَرَاثُ

یعنی: تا آنجا که می‌توانی، از مالی که به ارث خواهی گذاشت، بهره‌برداری کن که دو چیز

شریک تو خواهد بود: روزگاران و وارثان.

دیگری گفته: [مجمل الاقوال، ورق ۶۱ الف]:

أَلَا بَشَرُوا مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ وَإِلَّا بِاتِّلَافٍ عَلَى يَدِ وَاثِرٍ

ترجمه منقول از مجمل الاقوال: بدان مژده دهید مال بخیل را به حادثه‌ای و یا خود، به تلف

شدنی بر دست میراث خواری.

۴۷- الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ. (حکمت ۳۲۷).

شاعری گفته: [مجمل الاقوال، ورق ۶۹ الف]:

تَرَى الْمَسْئُولَ حُرًّا قَبْلَ وَعْدٍ وَ بَعْدَ الْوَعْدِ يُضِيحُ مِثْلَ عَبْدٍ

ترجمه منقول از مجمل الاقوال، ببینی خواسته را آزاد، پیش از وعده، و از پس وعده بشود

مانند بنده.

۴۸- الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ، وَ لَا يُنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ. (حکمت ۳۲۹).

ابن معتز سروده [دیوان، ص ۴۶۸]:

وَاسْلَمْ لِيَتَعَلَّمَ مَا قَدْ كُنْتَ تَجْهَلُهُ فَالْعَقْلُ فَنَانٌ مَطْبُوعٌ وَ مَصْنُوعٌ

در سلامت به سر بر، تا آنچه را که نمی‌دانی بدانی، که خرد دو نوع است: سرشته و به دست

آمده.

شاعری گفته: [قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۵۹]:

رَأَيْتُ الْعِلْمَ عِلْمِينَ      فَمَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ  
و لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ      إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ  
كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ      وَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

یعنی: دانش دو گونه است: موجود در طبیعت آدمی و آنچه که آدمی با گوش دادن فرا گیرد. اگر دانش نخستین نباشد، دانش دوم سودمند نباشد؛ همان سان که خورشید، نابینا را سودی نبخشد.

٤٩- الْغِنَى الْكَبِيرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. (حکمت ٣٣٣)

از سروده‌های عبدالله بن مبارک زاهد است [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ١٩، ص ٢٤٧]:

و جَعَلْنَا الْيَأْسَ مِفْتَاحًا      حَاً لِأَبْوَابِ النَّجَاحِ

یعنی: نومیدی (از آنچه را که در دست مردم است) را کلید درهای کامیابی قرار دادیم.

ابن ابی حازم نیز سروده: [العقد الفريد، ج ٢، ص ١٩٣]:

سَأُبَدِّلُ بِالْمَطَامِعِ فَيْكَ يَا سَاءَ      وَ بِالْيَأْسِ اسْتِرَاحَ مَنْ اسْتِرَاحَا

یعنی: به جای طمع و رزیدن به دارایی تو، دست از آنها بشویم و چشم طمع بریندم؛ که هر

که آسوده زیست این ره را پیمود.

ابن فضل نیز سروده: [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ١٩، ص ٢٤٦]:

لَا أَمْدَحُ الْيَأْسَ وَ لَكِنَّهُ      أَرْوَحُ لِلْقَلْبِ مِنَ الْمَطْمَعِ

یعنی: نومیدی (از آنچه در دست مردم است) را نمی ستایم؛ ولیک این نومیدی دل آدمی را

بیشتر به راحت و آرامش رساند تا طمع و رزی.

سعید بن عبدالرحمان انصاری نیز سروده: [الحماسة، بحتری، ص ١٣٣]:

لَا تُهْلِكُ النَّفْسَ إِسْرَافًا عَلَى طَمَعٍ      إِنَّ الْمَطَامِعَ فَقْرٌ وَ الْغِنَى الْيَأْسُ

یعنی: خویشتن را در طمع و رزی به هلاکت میفکن؛ که چشم طمع داشتن، عین نیازمندی

است و بی نیازی دست از طمع شستن.

شاعری نیز سروده: [العقد الفريد، ج ٣، ص ١٥٨].

إِضْرَعُ إِلَى اللَّهِ لَا تَضْرَعُ إِلَى النَّاسِ      وَأَقْنَعُ بِيَأْسٍ فَإِنَّ الْعِزَّ فِي الْيَأْسِ  
وَ اسْتَعْنِ عَن كُلِّ ذِي قُرْبَى وَ ذِي رَحِمٍ      إِنَّ الْغِنَى مَن اسْتَعْنَى عَنِ النَّاسِ

یعنی: خویشتن را در برابر مردمان خوار مگردان، هرچه می‌خواهی از خدا خواه، قناعت پیشه کن و چشم طمع مدوز که عزت در همین است. و از همه خویشاوندانت بی‌نیازی جوی. توانمند، آن کس است که از مردم بی‌نیاز باشد.

۵۰- ماءٌ وَجْهَكَ جامدٌ يُفْطِرُهُ السَّوَالُ، فَأَنْظُرُ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ. (حکمت ۳۳۶)

ابن ابی‌الحدید گفته [شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۶۱] که شاعری این مضمون را به نظم کشیده و گفته:

إِذَا أَظْمَأْتِكَ أَكْفُ اللَّئِمِ      كَفْتَكَ الْقِنَاعَةَ شِبْعاً وَرَبّاً  
فَكُنْ رَجُلًا رَجُلُهُ فِي الثَّرَى      وَ هَامَةً هَمَّتْهُ فِي الثَّرِيَّا  
فَإِنَّ إِرَاقَةَ مَاءِ الْحَيَا      ةٍ دُونَ إِرَاقَةِ مَاءِ الْمُحَيَّا

یعنی: آنگاه که انسانهای پست نیازمندت کردند، قناعت برای بی‌نیازی و سیراب شدنت بس است. انسانی باش که پای در خاک دارد و سر همت در افلاک. از دست دادن جان می‌ارزد که آدمی در برابر، آبرویش را نریزد.

ابو تمام نیز سروده: [دیوان، ص ۳۹۲]:

ذُلُّ السَّوَالِ شَجَاً فِي الْحَقْلِ مَعْتَرِضٌ      مِنْ دُونِهِ شَرَقٌ مِنْ تَحْتِهِ جَرَضٌ  
مَا مَاءٌ كَفَّفَكَ إِنْ جَادَتْ وَ إِنْ بَخِلَتْ      مِنْ مَاءٍ وَجْهِي إِذْ أَفْنَيْتُهُ عَوْضٌ

یعنی: خواری درخواست کردن از دیگران، همچو استخوانی است که گلوگیر شود و آدمی را بیازارد. آنچه از تو رسد (چه بخشش و چه بخل)، نمی‌تواند با آبروی ریخته من برابری کند.

۵۱- عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ (حکمت ۳۴۱):

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْفَرْجُ عِنْدَ مَضِيْقِ الْأَمْرِ. (مجمل الاقوال، ورق ۳۷ ب).

ابو تمام سروده: [دیوان، ص ۴۹۷]:

وَ مَا مِنْ شِدَّةٍ إِلَّا سَيَأْتِي      لَهَا مِنْ بَعْدِ شِدَّتِهَا رَخَاءٌ

یعنی: هیچ سختی نیست مگر آنکه به آسانی بینجامد.

شاعر دیگری سروده: [البيان و التبيين، ج ۲، ص ۳۹۱؛ مجمل الاقوال، همانجا]:

إِذَا تَضَائِقَ أَمْرٍ فَأَنْتَظِرُ فَرْجاً      فَأُضِيقُ الْأَمْرَ أَدْنَاهُ مِنَ الْفَرْجِ

ترجمه منقول از مجمل الاقوال: آنگاه که تنگ گردد کاری، پس چشم دار گشادگی؛ که تنگ تر کاری نزدیک تر آن است به گشایش.

شاعر دیگری سروده: [مجمّل الاقوال، همانجا]:

وَكَادَتْ تَدُوبُ لَهْنِ الْمُهَجِّ      إِذَا النَّائِبَاتُ بَلَّغْنَ الْمَدَى  
فَعِنْدَ التَّنَاهَى يَكُونُ الْفَرْجُ      وَ دَامَ الْبَلَاءُ وَقَلَّ الْجَزَاءُ

ترجمه منقول از مجمّل الاقوال: چون گردش روزگار برسد به غایت و نزدیک تر شد که بگذارد مر آنرا جانها، و پیوسته گردد سختی و اندک بود پاداش، پس نزد پایان، بود آسانی.

شاعر دیگری گفته: [مجمّل الاقوال، ورق ۳۸ الف]:

و كَلُّ الْحَادِثَاتِ وَ اِنْ تَنَاهَتْ      فَمَوْصُولٌ بِهَا فَرْجٌ قَرِيبٌ

و دیگری گفته:

وَرَاءَ مُضِيقِ الْأَمْرِ مَتَّسِعِ الْأَمْنِ      وَ أَوَّلُ مَفْرُوحٍ بِهِ آخِرِ الْحُزْنِ

ترجمه هر دو بیت، منقول از مجمّل الاقوال: و همه [حوادث] و اگرچه به پایان رسد، پیوسته است بدان گشایش نزدیک؛ در پی تنگنای کار، فراخنای ایمنی است، شادمانی انجام اندوه است.

۵۲- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. (حکمت ۳۴۳)

ابوالعناهیة سروده: [ابوالعناهیة اشعاره و اخباره، ص ۲۲]:

لِلَّهِ دَرْكٌ عَائِبًا مَسْرَعًا      أَيْعِيبُ مَنْ هُوَ بِالْعِيُوبِ مَعِيبٌ

یعنی: خیر تو با خدا باد! چه زود عیب مردمان می‌کنی! آیا کسی که خود عیب ناک است (شایسته است) که عیب دیگران کند؟

و در جای دیگر سروده: [همان منبع پیشین، ص ۳۱]:

إِذَا عِيبَتْ أَمْرًا فَلَا تَأْتِهِ      وَ ذُو اللَّبِّ مُجْتَنِبٌ مَا يَعْيبُ

یعنی: آنگاه که کاری را زشت انگاشتی، پس انجامش مده. خردمند از آنچه عیب کند، دوری گزیند.

۵۳- لَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ. (بخشی از حکمت ۳۶۰).

ابو العناهیة سروده: [دیوان، ج ۱، ص ۱۶۵]:

«لَا شَيْءَ لِلْمَرْءِ لِلمَرْءِ أَغْنَى مِنْ قَنَاعَتِهِ»

یعنی: هیچ چیز برای آدمی پرمایه تر از قناعت او نباشد.

۵۴- البخلُ جامعٌ لمساوی العیوبِ، و هو زمامٌ یُقَادُ بهِ إلى کلِّ سوءٍ. (حکمت ۳۶۸).

شاعری سروده: [العقد الفرید، ج ۲، ص ۱۱۶]:

«إذا جُمعَ الآفاتُ فالبخلُ شرُّها»

یعنی: آنگاه که آفت‌ها گرد آید، بخل و تنگ چشمی بدترین آفت‌ها باشد.

۵۵- الرزقُ زرقانٌ: رزقٌ تَطْلُبُهُ، و رزقٌ یَطْلُبُكَ، فإنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ، فلا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَّتِكَ علی هَمِّ یَوْمِكَ. کفَاكَ کلُّ یومٍ [علی] ما فیهِ، فإنْ تَکُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فی کلِّ عَدِّ جَدِيدٍ ما قَسَمَ لَكَ. (بخشی از حکمت ۳۶۹).

بختری سروده: [العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۵۶]:

إذا ما كانَ عندی قوتٌ یومٍ  
و لم تخطر همومٌ غدٍ ببالی  
طرحتُ الهمَّ عنی یا سعیدُ  
لأنَّ غداً له رزقٌ جدیدُ

یعنی: آنگاه که روزی امروز خود را داشته باشم، غم از خود بزدایم و غم فردا به دل راه ندهم، چرا که برای فردا روزی‌ای تازه خواهد بود.

فضل بن عبدالرحمان مطلیبی گفته: [ربیع الأبرار، ج ۴، ص ۱۵۱]:

و لا ترهبَنَّ الفقَرَ ما عشت فی غدٍ  
لكلِّ غدٍ رزقٌ من اللّهِ واجبُ

یعنی: چو فردا زنده باشی از فقر مترس، چرا که پروردگار برای هر روز، روزی‌ای مقرر کرده است.

شاعری دیگر سروده: [محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۵۱۶]:

مَنْ كانَ لم یُعْطَ علماً فی بقاءِ غدٍ  
ماذا تفکرُهُ فی رزقِ بعدِ غدٍ

یعنی: کسی که نداند که فردا می‌ماند، اندیشه او در روزی فرداها برای چیست؟

شاعر دیگری گفته: [همان منبع پیشین، ج ۲، ص ۵۱۷]:

«رزقُ غدٍ یأتی معه». یعنی: روزی فردا با فردا می‌آید.

دیگری گفته: [همان منبع پیشین؛ مجمل الاقوال، ورق ۴۴ الف]:

إنْ كانَ عندكَ رزقُ الیومِ فاطَّرحنْ  
عنكَ الهمومَ فعندَ اللّهِ رزقُ غدٍ

ترجمه منقول از مجمل الاقوال: اگر بود نزد تو روزی امروز، پس بینداز از تو اندوهها را، که نزد خدای است روزی فردا.



احمد بن یوسف کاتب سروده: [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۳۷]:

المالُ للمرءِ فی معیشتِهِ      خَیْرٌ مِنَ الْوَالِدِیْنِ وَ الْوَلَدِ  
وَ إِنَّ تَدُمُ نِعْمَةً عَلَیْكَ تَجِدُ      خَیْرًا مِنَ الْمَالِ صِحَّةَ الْجَسَدِ  
وَ مَا بَمَنْ نَالَ فَضْلَ عَافِیَةٍ      وَقَوْتَ یَوْمٍ فَقَرٌّ إِلَى أَحَدٍ

یعنی: دارایی برای آدمی، بهتر از پدر و مادر و فرزند است. چنانچه نعمتی بر تو پاینده باشد، خواهی دریافت که تندرستی بهتر از ثروتمندی است. آنکه تندرست است و غذای روزانه خود را دارد، نیازمند به کسی نیست.

۵۷- لَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ. (بخشی از حکمت ۳۸۱).

متنبی سروده: [دیوان، به شرح برقوقی، ج ۱، ص ۱۰۸]:

«إِنَّا لَنَغْفُلُ وَ الْآیَامُ فِی الطَّلَبِ»

یعنی: همانا ما در غفلت به سر بریم، و حال آنکه روزگار در جستجو است.

۵۸- رَبِّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ. (حکمت ۳۸۴)

أَخْطَلُ سروده: [العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۰]:

«وَ الْقَوْلُ یَنْفُذُ مَا لَا تَنْفُذُ الْإِبْر»

یعنی: گفتار جاری می شود (و کار گرمی گردد)، در جایی که سوزن ها کارگر نیست.

۵۹- الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصْرِ. (حکمت ۳۹۹).

ابو تمام سروده: [دیوان، ص ۴۹۲]:

وَ قَدْ یَسْتُرُ الْإِنْسَانَ بِاللَّفْظِ فَعَلَهُ      فِیظْهَرُ عَنْهُ الطَّرْفُ مَا كَانَ یَسْتُرُ

یعنی: گاه آدمی می خواهد که با گفتار، کردار خود را بپوشاند؛ لیک دیدگانش آن را بر ملا می سازد.

ابن بسام گوید: [محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۷؛ مجمل الاقوال، ورق ۹۹ ب]:

أَلَا إِنَّ عَیْنَ الْمَرْءِ عِنَانُ قَلْبِهِ      تُخَبِّرُ عَنْ أَسْرَارِهِ شَاءَ أَمْ أَبَى

یعنی: هان! دیده آدمی نشانه دل اوست و از رازهای دل خبر می دهد، دل چه بخواهد چه

٦٠- لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَيَّ مَنْ أَنْطَقَكَ، وَ بِلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَيَّ مَنْ سَدَّدَكَ. (حکمت ٤٠١)

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء (ج ١، ص ٤٦) گفته که شاعری این مضمون را به نظم کشیده:

أَعْلَمُهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ  
و كَمْ عَلَّمْتُهُ نِظْمَ الْقَوَافِي  
فَلَمَّا اسْتَدَّ سَاعِدَهُ رَمَانِي  
فَلَمَّا قَالَ قَافِيَةً هِجَانِي

یعنی: به او هر روز علم تیر آموزم؛ چون بازویش قوت گرفت و راست شد، مرا نشانه رفت.

بدو، فراوان، سرودن شعر آموختم؛ آنگاه که شعری گفت مرا هجو کرد.

٦١- مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَخْرَارِ، وَ إِلَّا سَلَا سُلُوكَ الْأَعْمَارِ. (حکمت ٤٠٣) و فِي خَيْرِ آخِرِ النَّبَاتِ قَالَ

لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مَعْرِيًّا: إِنَّ صَبْرَتَ صَبْرِ الْأَكَارِمِ، وَ الْإِسْلَامُ سُلُوكُ الْبِهَائِمِ. (حکمت ٤٠٤)

ابو تمام این حکایت را در شعر خود آورده: [کتاب الصناعتین، ص ٢٣٢؛ دیوان، ص ٣٠٠]:

وَ قَالَ عَلِيٌّ فِي التَّعَاذِي لِأَشْعَثِ  
أَتَصْبِرُ لِبَلْبُلَى عَزَاءً وَ حِسْبَةً  
وَ خَافَ عَلَيْهِ بَعْضَ تِلْكَ الْمَائِمِ  
فَتَوَجَّرُ أَمْ تَسْلُو سُلُوكَ الْبِهَائِمِ

یعنی: علیؑ در تعزیت به اشعث چنین گفت، در حالی که خوف آن داشت که اشعث در

گناه افتد: آیا در این مصیبت و سختی و عزا شکیبایی می‌ورزی تا مأجور باشی، یا اینکه

چونان ستوران، از یاد ببری؟ (بر تو بگذرد و مأجور نباشی).

محمود وراق نیز سروده: [شرح برقوقی بر دیوان المتنبی، ج ١، ص ٦٠]:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَسَلْ اصْطِبَاراً وَ حِسْبَةً  
سَلُوتَ عَلَيَّ الْأَيَّامِ مِثْلَ الْبِهَائِمِ

یعنی: آنگاه که تو در مصیبت و سختی شکیبا نباشی، چونان چارپایان روزگار بر تو

خواهد گذشت.

٦٢- إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَهُمْ حُلُوكٌ إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا. (بخشی از حکمت ٤٠٥).

ابوالعَظَايِبَةِ سروده: [دیوان، ج ١، ص ١٠٥-١٠٦]:

أَنَّ دَاراً نَحْنُ فِيهَا لَدَارٌ  
و كَمْ قَدْ حَلَّهَا مِنْ أَنْسَابِ  
لَيْسَ فِيهَا لِمُتَقِيمٍ قَرَارٌ  
فَاسْتَرَا حَوْ سَاعَةً ثُمَّ سَارُوا  
يَذْهَبُ النَّاسُ وَ تَخْلُو الدِّيَارُ  
وَ كَذَا الدُّنْيَا عَلَيَّ مَا رَأِينَا

یعنی: در این خانه (دنیا) که در آنیم، هیچ کس ماندنی نخواهد بود. چه بسیار انسان‌ها که در اینجا ساکن گشته‌اند و شب و روز بر آنها گذشته. آنان بسان کاروانی بودند که در این خوابگاه (شتران)، لختی بیاسودند و روان شدند. دنیا نیز همین گونه است؛ مردمان می‌روند و منزلگاه‌ها خالی می‌ماند.

۶۳- یا بُتَّى، لَا تُخَلِّفَنَّ وِ رَأْيِكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بَطَاعَةَ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقَّيْتَهُ بِهِ، وَ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقَّيْتَهُ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ، فَكَنتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذِينَ حَقِيقاً أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ. (حکمت ۴۰۶)

شاعری گفته: [العقد الفريد، ج ۱، ص ۱۹۰]:

أَسْعِدُ بِمَالِكَ فِي الْحَيَاةِ فَإِنَّمَا      يَبْتَقِي خِلَافَكَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ  
فَإِذَا جَمَعْتَ لِمُفْسِدٍ لَمْ يُغْنِهِ      وَ إِخْوَانُ الصَّالِحِ قَلِيلُهُ يَتَزَيَّدُ

یعنی: در زندگانی با دارایی خود ره سعادت ببیمای؛ چرا که وارثان تو، یا صالح‌اند یا ناشایست. اگر آن را برای انسانی تبهکار باقی گذاری، او را بی‌نیاز نخواهد ساخت. برای انسان صالح نیز، مقدار کم ثروت، افزون خواهد شد. (پس نیازی نیست که تو ثروت فراوان باقی گذاری.)

۶۴- إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسْرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالاً فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرَّثَهُ رَجُلًا فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَ دَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ. (حکمت ۴۱۹)

شاعری سروده: [محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۴۹۷]:

وَ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ فِي الْحَشْرِ حَسْرَةً      لَمُورِثٍ مَالٍ غَيْرِهِ وَ هُوَ كَاسِبُهُ

یعنی: آن کس در قیامت، دریغش بیش از دیگران خواهد بود که مالی را که (به رنج) کسب کرده، به دیگری (میراث خوار) واگذارد.

۶۵- أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ. (حکمت ۴۲۶). [وَ فِي نَسْخَةٍ: مَنْ عَرَقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ].

بحتری سروده: [دیوان، ج ۱، ص ۱۷۰]:

وَ أَرَى النِّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا      لِنَجِيبٍ قَوْمٍ لَيْسَ بِأَبْنِ نَجِيبٍ

یعنی: چنین می‌بینم که نجابت به کمال نخواهد رسید، مگر در کسی که نجیب‌زاده باشد

۶۶- ما لابنِ آدمَ والفَخْرِ! أوْلُهُ نُطْفَةٌ و آخِرُهُ جِيفَةٌ، و لا يِرْزُقُ نَفْسَهُ، و لا يَدْفَعُ حَتْفَهُ. (حکمت

۴۴۳).

ابوالعناهیة سروده: [الکامل، ج ۱، ص ۳۳۱]:

و هُوَ غَدَاً فِی قَبْرِهِ يُقْبَرُ	عَجِبْتُ لِلانْسَانِ فِی فِخْرِهِ
و جِيفَةٌ آخِرُهُ يَفْخَرُ	مَا بِالْ مَنْ أَوْلُهُ نُطْفَةٌ
يَرْجُو و لا تَأْخِرَ مَا يَحْذَرُ	أَصْبَحَ لَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا
فِی كُلِّ مَا يُقْضَى و مَا يُقَدَّرُ	و أَصْبَحَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِهِ

یعنی: از انسانی که فردا در گور جای خواهد گرفت و به خویش می‌بالد در شگفتم. کسی که در آغاز نطفه بوده و در پایان مُردار خواهد شد، چه جای فخر دارد؟ نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد، به چنگ آرد و نمی‌تواند آنچه را که می‌هراسد، از خود دور دارد. کار در دست دیگری است و بسته به قضا و قدر او.

تعالی در *یتیمه الدهر* (ج ۳، ص ۱۴۳، چاپ مفید محمد قمیحه) این ابیات را از ابومحمد عبدالله

خوارزمی نقل کرده است:

و كَانَ مِنْ قَبْلُ نُطْفَةً مَذْرَةً	عَجِبْتُ مِنْ مُعْجَبٍ بِصُورَتِهِ
يَصِيرُ فِي الْأَرْضِ جِيفَةً قَذْرَةً	و فِي غَدٍ بَعْدَ حُسْنِ صُورَتِهِ
مَا بَيْنَ ثَوْبِيهِ يَحْمِلُ الْعَذْرَةَ	و هُوَ عَلَى عَجْبِهِ وَ نَخْوَتِهِ

یعنی: از فردی در شگفتم که به ظاهر خویش می‌بالد، و حال آنکه پیش‌تر نطفه‌ای گندیده بود. با این صورت زیبا، پس از مرگ در زمین مُرداری چرکین خواهد گشت. او با این همه غرور و خودبینی، در وجود خود، نجاست و پلیدی حمل می‌کند!

۶۷- الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ. (حکمت ۴۵۱)

متنبی سروده: [دیوان، به شرح برفوقی، ج ۲، ص ۱۱۲]:

و كُلُّ اغْتِيَابٍ جُهْدٌ مِنْ مَالِهِ جُهْدٌ	و أَكْبَرُ نَفْسِي عَنِ جَزَاءِ بَغِيْبَةٍ
---	--

یعنی: خویشتن را بزرگ می‌دارم از اینکه در نهان، عقوبت کنم؛ چرا که عقوبت در نهان و بدگویی، توان آن کس است که ناتوان است.

فایه

شماره ۵



## بخش دوم - کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام، از منابع دیگر

ابن ابی الحدید در آخر شرح خود بر نهج البلاغه، هزار حکمت منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام می آورد که به عنوان تکمله و تتمه نهج البلاغه است، برخی از آنها که در سروده های شاعران عرب به کار گرفته شده، در ذیل می آید: (شماره های ۶۸ تا ۷۶). پس از آن نیز کلماتی که در منابع دیگر، از حضرتش روایت شده، با اشعار متأثر از آنها نقل می شود.

۶۸- مَنْ صَحِبَ السُّطَانَ، وَجِبَ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ كِرَاكِبُ الْبَحْرِ. إِنَّ سَلِيمَ بَجْسَمِهِ مِنَ الْغَرَقِ لَمْ يَسْلَمْ بِقَلْبِهِ مِنَ الْفَرَقِ. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۵، حکمت ۱۸۳).

صاحب بن عبّاد سروده: [یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۲۷۴]:

و ما السلطانُ إلاّ البحرُ عَظْمًا      و قرب البحرِ محذور العواقبِ

یعنی: پادشاه در بزرگی و عظمت بسان دریاست و باید از خطرات دریا بر حذر بود.

۶۹- الدُّنْيَا حَمَقَاءٌ لَا تَمِيلُ إِلَّا إِلَىٰ أَشْبَاهِهَا. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۴، حکمت ۳۶۵).

متنبی سروده: [دیوان، ج ۴، ص ۲۴۶]:

و شِبْهُ الشَّيْءِ مُنْجَذِبٌ إِلَيْهِ      و أَشْبَهُنَا بَدَنِيَانَا طَغَامٌ

یعنی: هر چیز مجذوب مثل خود گردد. از این رو، شبیه ترین ما به این جهان، سفلگان و

فرومایگانند.

۷۰- السَّفَرُ مِيزَانُ الْاِخْلَاقِ (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۴، حکمت ۳۶۶). در جمهرة الامثال (ج

۱، ص ۱۰۶) این عبارت به این شکل از آن حضرت نقل افتاده است: السَّفَرُ مِيزَانُ الْقَوْمِ.

شاعری در مدح کسی گفته: [جمهرة الامثال، همانجا]:

«أَبْلَجُ بَسَامٌ وَ إِنَّ طَالَ السَّفَرُ».      یعنی: گشاده رو و خندان است، هر چند سفرش به طول انجامد.

۷۱- ضَعْفُ الْعَقْلِ أَمَانٌ مِنَ الْعَمِّ. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۵، حکمت ۳۷۷).

بُحْتَرِي گفته: [دیوان، ج ۱، ص ۶۱]:

أَرَى الْحِلْمَ يُوَسِّى فِي الْمَعِيشَةِ لِلْفَتَى      و لَا عَيْشَ إِلَّا مَا حَبَاكَ بِهِ الْجَهْلُ

یعنی: خردمندی را در زندگی، مایه سختی و تنگدستی آدمی می بینم. زندگی در چیزی

است که نادانی به تو بخشد.

ابن مُعْتَزُّ سروده: [شرح دیوان المتنبی، ج ۴، ص ۳۱۸]:

و حلاوة الدنيا لجاهليها و مرارة الدنيا لمن عقلا

یعنی: شیرینی دنیا برای نادان است و تلخی اش برای دانا.

متنّبی نیز سروده: [دیوان، ج ۴، ص ۴۳۱]:

أَفْضَلُ النَّاسِ أَغْرَاضُ لِدَا الزَّمَنِ يَخْلُو مِنْ هَمِّ أَخْلَاهُمْ مِنَ الْفِطَنِ

یعنی: انسانهای برتر، آماج تیر این زمانه‌اند. هر که بی‌هوش‌تر، از اندوه فارغ‌تر.

ابن میکال نیز سروده: [شرح دیوان المتنّبی، ج ۴، ص ۳۱۸]:

وَ أَخُو الدَّرَايَةِ وَ النَّبَاهَةِ مُتَعَبٌ وَ الْعَيْشُ عَيْشُ الْجَاهِلِ الْمَجْهُولِ

یعنی: صاحب هوش و درایت در رنج باشد و محنت. زندگی از آن نادان ناشناس است.

۷۲- الْكَرِيمُ يَلِينُ إِذَا اسْتُعْطِفَ وَ اللَّئِيمُ يَقْسُو إِذَا لُوطِفَ. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۶،

حکمت ۳۹۰)

متنّبی سروده: [دیوان، ج ۲، ص ۱۱]:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

یعنی: آنگاه که انسانی آزاده را بنوازی و گرامی بداری، او را بنده (= مدیون) خویش

ساخته‌ای. و هرگاه با فرومایه چنین کنی، او سرکشی کند.

۷۳- الْعَادَاتُ قَاهِرَاتُ. وَ الْعَادَةُ طَبِيعَةٌ ثَانِيَةٌ غَالِبَةٌ. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰،

ص ۲۹۷ و ۳۰۲، حکمتهای ۳۹۶ و ۴۵۵).

ابوالأسود سروده: [دیوان، ص ۱۸۳]:

أَلَمْ تَرَ أَنِّي وَ التَّكْرُمُ شِيمَتِي وَ كُلُّ امْرِئٍ جَارٍ عَلَيَّ مَا تَعَوَّدَا

یعنی: آیا نمی‌بینی که کرم و بخشش، خوی من است و هر انسانی بر عادت خود استوار

است؟

شاعر دیگری نیز گفته: [ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۳]

أَضْعَبُ مِنْ نَقْلِ جَبَلٍ نَقْلُ السَّجِيَّاتِ الْأَوَّلِ

یعنی: تغییر دادن سرشت اولیه و عاداتهای پیشین، از جابجایی کوه دشوارتر است.

۷۴- لَا يَهُونَنَّ عَلَيْكَ مَنْ قَبِحَ مَنْظَرُهُ وَ رَثَ لِبَاسُهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَى الْقُلُوبِ وَ يُجَازِي

بِالْأَعْمَالِ. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶، حکمت ۷۳۱).

دُعْبِل سروده: [دیوان، ص ۱۶۳]:

و ما حُسْنُ الوجوه لهم بِزَيْنٍ      إذا كانت خلاتهم قباحا

یعنی: آنگاه که کردار آنان زشت باشد، زیبایی صورت نمی تواند زینت آنان گردد.

مُتَنَّبِي نیز سروده: [دیوان، ج ۳، ص ۷۴]:

و مال الحُسْنُ في وجه الفتى شرفاً له      إذا لم يَكُنْ في فِعْله و الخلائق

یعنی: زیبایی روی آدمی، دلیل شرافت او نتوان بود؛ هرگاه که کردار و خوی او زیبا نباشد.

۷۵- الدنيا حُلْمٌ و الآخرة يُقْظَةُ و نحنُ بينهما أضغاثُ أحلامٍ. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید،

ج ۲۰، ص ۳۲۶، حکمت ۷۳۷)

ابوالحسن تهمی سروده: [دیوان، ص ۴۶۲]:

فالعَيْشُ نومٌ و المنیةُ یَقْظَةُ      و المرءُ بینهما خیالٌ سارٍ

یعنی: زندگی (بسان) خواب است و مرگ، بیداری است. و آدمی در این میان، چونان

خیالی در گذر است.

نُویری در *نهایة الادرب* (ج ۵، ص ۱۷۵)، صدر بیت تهمی را «العمر نومٌ» آورده است.

۷۶- العقلُ غریزةٌ تربیها التجاربُ. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۱،

حکمت ۹۰۷).

شاعری سروده: [المستطرف، ج ۱، ص ۱۲]:

ألم ترَ أنَّ العقلَ زینٌ لأهله      و لكن تمامُ العقلِ طولُ التجاربِ

یعنی: آیا نمی بینی که خرد، اهل خود را زینت می بخشد؛ لیک کمال عقل در تجربه های

طولانی است.

۷۷- الإحسانُ یُسترقُّ الانسانَ. (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۶۴)

ابوالفتح بُستی سروده: [دیوان، ص ۱۸۷]:

أحسِنُ الى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قلوبَهُمْ      فطالما استعبدَ الانسانَ احسانُ

یعنی: به مردم نیکی کن تا دلهاشان را به چنگ آری؛ که انسان، بنده و برده احسان است.

۷۸- الظلمُ و خیمُ لعاقبةِ البغی یصرعُ الرجالَ و یُدنی الآجالَ. (شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۱۷

و ۳۸۷).





یزید بن حکم ثقفی سروده: [شرح دیوان الحماسة، مرزوقی، ج ۳، ص ۱۱۹۲]:

والبغی یصرع أهله والظلم مرتعه وخيم

یعنی: ستم، ستمگر را به زمین می زند؛ و چراگاه ستم، ناآباد و ویران است.

۷۹- انما الدنيا جيفةٌ و المتواخون عليها أشباه الكلاب. (شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۸۰).

شافعی سروده: [دیوان، ص ۵۱]:

وما هي إلا جيفةٌ مستحيلةٌ عليها كلابٌ همهنَّ اجتذابها

یعنی: دنیا مرداری است دیگرگون (که دست به دست می چرخد). و سگانی بر این مردار

گردآمده اند تا آن را برابند.

۸۰- زلّة اللسان أنكى من اصابة السنان. (شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۱۶۳۹)

یعقوب حمدونی سروده: [العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۸۰]:

و قد يزرعى لجرح السيف براءٌ ولا براءٌ لما جرح اللسان

یعنی: گاه امید آن می رود که زخم شمشیر بهبود یابد، ولی زخم زبان را امید بهبود نیست.

شاعر دیگری سروده: [ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۳۳۴]:

جراحاتُ السيوف [السنان] لها التئامٌ ولا يلتأمُ ما جرحَ اللسانُ

یعنی: زخم های شمشیر التیام پذیرد، ولی زخم زبان هرگز.

۸۱- جاحظ در البيان و التبيين (ج ۱، ص ۲۷۴) از علی بن ابی طالب این عبارت را نقل کرده: كن في الدنيا

وسطاً و امش جانباً. و سپس این ابیات را آورده است: [ص ۲۷۳ و ۲۷۴]:

عليك بأوساط الأمور فانها نجاةٌ ولا تركبُ ذكولاً ولا صعباً

یعنی: در کارها میانه رو باش، که رستگاری در آن است. و سوار بر مرکب بس آرام و بس

سرکش مشو.

دیگری گفته: [همان منبع پیشین]

لا تذهبن في الامور فرطاً لا تسألن ان سالت شططاً

و كن من الناس جميعاً و سطا

یعنی: در کارها و خواسته های زیاده روی مکن و در میان مردم، میانه رو باش.

۸۲- جاحظ در المائة كلمة این عبارت را از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آورده:

الشرفُ بالعقلِ و الادبِ لا بالحسبِ و النَّسبِ. (شرح المائة كلمة، ص ۶۷)

شاعری سروده: [منبع پیشین و معجم الادباء، ج ۱، ص ۷۲]:

مَنْ كَانَ مَفْتَخِرًا بِالْمَالِ وَ النَّسَبِ      فَاتَّمَا فَخْرُنَا بِالْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ  
لَا خَيْرَ فِي رَجُلٍ حُرًّا بِلَا أَدَبٍ      لَا خَيْرَ فِيهِ وَ لَوْ يَمْشِي عَلَى الذَّهَبِ

یعنی: هر که به دارایی و نژاد خود ببالد، ما به دانش و ادب می‌بالیم. انسان بی‌بهره از ادب را فایدتی نباشد، هر چند بر روی سیم و زر، گام زند.

در معجم الادباء (همانجا) مصراع آخر بدین صورت ذکر شده است: لا ، لا و اِنْ كَانَ مَنْسُوبًا إِلَى الْعَرَبِ. (هر چند منسوب به عرب باشد).

شاعر دیگری نیز سروده: [معجم الادباء، ج ۱، ص ۷۱]:

مَا وَهَبَ اللَّهُ لِمَرِيٍّ هَيْبَةً      أَحْسَنَ مِنْ عَقْلِهِ وَ مِنْ أَدَبِهِ  
هُمَا جَمَالُ الْفَتَى فَإِنْ فُقِدَا      فَفَقَدَهُ لِلْحَيَاةِ أَجْمَلُ بِهِ

یعنی: خداوند، بخششی بهتر از خرد و ادب به کسی نداده است. این دو، زینت بخش آدمی است. و اگر این دو نباشد، مرگ آدمی زیباتر است.

شاعر دیگری گفته (همان منبع پیشین، ص ۷۲):

لِكُلِّ شَيْءٍ حَسَنِ زِينَةٍ      وَ زِينَةُ الْعَالِمِ حُسْنُ الْأَدَبِ  
قَدْ يَشْرَفُ الْمَرْءُ بِأَدَابِهِ      فِينَا وَ اِنْ كَانَ وَضِيعَ النَّسَبِ

یعنی: برای هر چیز نکویی زینتی است؛ و زینت دانا حُسن ادب اوست. گاه، آدمی با بهره‌وری از ادب شرافت یابد، هر چند نژاده نباشد.



۸۳- راغب اصفهانی در محاضرات الادباء (ج ۲، ص ۴۱۴) این عبارت را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نقل کرده: ما تسابَّ اثنانِ إِلَّا غَلَبَ الْأُمُّهُمَا. (= چنانچه دو نفر، یکدیگر را دشنام دهند، آنکه

پست تر است، چیره گردد). راغب می‌افزاید: شاعری این مضمون را به نظم کشیده و گفته:

إِنَّكَ قَدْ سَابَبْتَنِي فَغَلَبْتَنِي      هَنِيئًا مَرِيئًا أَنْتَ بِالسَّبِّ أَخَذَقُ

یعنی: مرا دشنام دادی و در این کار چیره گشتی. گوارایت باد! تو در دشنام ماهرتری.

۸۴- یاقوت حموی در معجم الادباء (ج ۱، ص ۶۶) این کلام را از حضرت علی علیه السلام آورده: كَفَى بِالْعِلْمِ

شرفاً أَنَّهُ يَدْعِيهِ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ، وَ يَقْرَحُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ. وَ كَفَى بِالْجَهْلِ خُمُولًا

أَنَّهُ يَتَّبِرُّ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ، وَ يَغْضَبُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ. سپس یاقوت می‌افزاید: شاعری این مضمون را به نظم کشیده و گفته:

كُنِيَ شَرَفًا لِلْعِلْمِ دَعَاؤُهُ جَاهِلٌ      وَ يَفْرَحُ أَنْ يُدْعَى إِلَيْهِ وَ يُنْسَبُ  
و يكفی خُمولاً بالجهالة أنني      أُرَاعُ مَتَى أُنْسَبُ إِلَيْهَا وَ أَعْضَبُ

یعنی: در سربلندی دانش همین بس که نادان نیز دعوی دانش دارد، و خوشحال می‌گردد که به دانش منسوب گردد. و در سستی و بدنامی نادانی همین بس که من هرگاه بدان منسوب می‌گردم، می‌ترسم و به خشم می‌آیم.

۸۵- در کتاب مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال (ورق ۸۰ ب) این کلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: ضرورات الأحوال تحمیل علی رُكوبِ الأُحوال (= ضرورتها و دیگرگونی‌ها آدمی را وادار به انجام کارهای بیمناک می‌کند).

شاعری سروده:

ضرورة المرء دعاء إلى العطب      مَنْ يَضْطَرُّ يَرْكَبِ الْأُحْوَالَ فِي الْكُرْبِ

ترجمه منقول از مجمل الاقوال: ناچاری مرد، خواننده است به هلاکت. هرکه بیچاره شود، بر نشیند بر دشواریها در سختی و رنج.

۸۶- در کتاب مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال (ورق ۱۲۹ الف) این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده: عِلْلُ الْأَفْهَامِ أَشَدُّ مِنْ عِلْلِ الْأَجْسَامِ. (بیماری درک و درایت، سخت‌تر از بیماری بدن است.) شاعری گفته (همان منبع، ورق ۱۲۹ ب):

يَهُونُ عَلَيْنَا أَنْ تُصَابَ جُسُومُنَا      وَ تَسَلَّمَ أَعْرَاضُ لَنَا وَ عَقُولُ

یعنی: بر ما آسان است که بدن‌هایمان بیمار گردد، ولی آبرو و خردمان سالم بماند.



## فهرست منابع

- ۱- ابوالعاهیه، اشعاره و اخباره، شکر فیصل، مکتبه دارالملاح، دمشق [۱۹۶۴]
- ۲- الاختصاص، شیخ مفید، تحقیق علی اکبر غفاری، قم.
- ۳- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴- البیان و التبیان، جاحظ، تحقیق حسن سندوی، دارالفکر، بیروت.

- ۵- تذكرة الخواص، ابن جوزی، با مقدمه سيد محمد صادق بحر العلوم، مكتبة نينوى الحديثة، طهران.
- ۶- تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۷- ثمار القلوب في المضاف و المنسوب، ثعالبي، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالمعارف، مصر [۱۹۶۵].
- ۸- جمهرة الأمثال، ابوهلال عسكري، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم و عبدالمجيد قطامش، دارالجبل، بيروت [۱۹۶۴].
- ۹- حدائق الحقائق في شرح نهج البلاغه، قطب الدين كيزرى بيهقي، تحقيق شيخ عزيزالله عطاردی، چاپ افست دهلي، ۱۴۰۴.
- ۱۰- كتاب الحماسة بحتري، تحقيق الاب لويس شيخواليسوعي، بيروت، ۱۹۱۰.
- ۱۱- كتاب الحيوان، جاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ۱۲- ديوان ابن المعتز، دار صادر، بيروت، ۱۹۶۱.
- ۱۳- ديوان ابى الاسود الدؤلي، تحقيق عبدالكريم دجيلي، بغداد، ۱۹۵۴.
- ۱۴- ديوان ابى تمام، بشرح شاهين عطيه، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۹۸۷.
- ۱۵- ديوان ابى العتاهية (الانوار الزاهية في ديوان ابى العتاهية)، بيروت، ۱۹۱۴.
- ۱۶- ديوان ابى فراس الحمداني، تصحيح نخله قلفاظ، بيروت، ۱۹۰۰.
- ۱۷- ديوان ابى نواس، بشرح على فاعور، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۹۸۷.
- ۱۸- ديوان البحتري، بشرح الدكتور يوسف الشيخ محمّد، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۹۸۷.
- ۱۹- ديوان البستي، مجمع اللغة العربية، دمشق، ۱۹۸۹.
- ۲۰- ديوان ابى الحسن التهامي، تحقيق الدكتور على نجيب عطوي، دارالهلال، بيروت، ۱۹۸۶.
- ۲۱- ديوان دعبل الخزاعي، تحقيق عبدالصاحب عمران دجيلي، دارالكتاب اللبناني، بيروت، ۱۹۷۲.
- ۲۲- ديوان الشافعي، تحقيق الدكتور محمد عبدالمنعم خفاجي، القاهرة، ۱۹۸۵.
- ۲۳- ديوان الشريف الرضي، مطبعة وزارة الارشاد الاسلامي، طهران، ۱۴۰۶.
- ۲۴- ديوان المتنبي، بشرح عبدالرحمن برقوقي، مصر، ۱۹۳۸.
- ۲۵- ربيع الابرار، زمخشري، تحقيق الدكتور سليم نعيمى، چاپ افست قم، ۱۴۱۰.
- ۲۶- شرح حكم نهج البلاغه، محدث قمي، تحقيق باقر قرباني زرين، بنياد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۷۶ ش.

- ٢٧- شرح الحماسة (حماسة ابي تمام)، ابوعلی مرزوقی، تحقیق احمد امین و عبدالسلام هارون، دارالجليل، بيروت، ١٩٩١.
- ٢٨- شرح غررالحکم و دررالکلم، آقا جمال خوانساری، تحقیق محدث ارموی، طهران، ١٣٦٠ ش.
- ٢٩- شرح المائة كلمة للجاحظ، ابن میثم بحرانی، تحقیق محدث ارموی، طهران، ١٣٩٠ ق.
- ٣٠- شرح المقصورة، ابن دُرید ازدي، مصر، ١٣٢٨ ق.
- ٣١- شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر، ١٣٨٥ ق.
- ٣٢- شرح نهج البلاغة، شيخ محمد عبده، تحقیق محمد محي الدين عبدالحميد، مطبعة الاستقامة، مصر.
- ٣٣- كتاب الصناعتين، ابوهلال عسکری، تحقیق الدكتور مفيد قمحية، بيروت، ١٩٨٩.
- ٣٤- العقد الفريد، ابن عبد ربه، دارالکتب العلمیة، بيروت، ١٩٨٧.
- ٣٥- عيون الاخبار، ابن قتيبة، دارالكتاب العربي، بيروت.
- ٣٦- الغدير، شيخ عبدالحسين اميني، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٣٨٧ ق.
- ٣٧- قوت القلوب في معاملة المحبوب، ابوظالب مكي، مصر، ١٣١٠ ق.
- ٣٨- الكافي، كليني رازي، تحقیق علي اكبر غفاري، طهران، ١٣٨٨ ق.
- ٣٩- الكامل في اللغة و الأدب، ابوالعباس مبرّد، تحقیق تغايد بيضون و نعيم زرزور، دارالکتب العلمیة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٤٠- اللزوميات، ابوالعلاء المعري، تحقیق امين عبدالعزيز الخانجي، بيروت، ١٣٤٢ ق.
- ٤١- مجمل الاقوال في الحكم و الأمثال، احمد دمانيسي سيواسي، چاپ عكسي به كوشش ايرج افشار و محمود اميد سالار، تهران، ١٣٨١ ش.
- ٤٢- المحاسن و المساوي، ابراهيم بيهقي، بيروت، ١٩٨٤.
- ٤٣- محاضرات الادباء و محاورات الشعراء، راغب اصفهاني، بيروت، ١٩٦١.
- ٤٤- مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن مسعودي، تحقیق محمد محي الدين عبدالحميد، مصر، ١٩٦٤.
- ٤٥- المستطرف في كل فن مستظرف، شهاب الدين ابيشهي، مصر، ١٣١٥.
- ٤٦- مصادر نهج البلاغة و اسانيده، عبدالزهراء خطيب، بيروت، ١٩٧٥.
- ٤٧- مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، ابن طلحة الشافعي، ايران، ١٢٨٧ ق.

- ۴۸ - معجم الادباء، ياقوت حموی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۰.
- ۴۹ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق رسولی محلّاتی، قم.
- ۵۰ - نهاية الارب في فنون الادب، شهاب الدين النويری، قاهره، ۱۹۳۶.
- ۵۱ - نهج البلاغة، اميرالمؤمنين علي <sup>عليه السلام</sup>، گردآوری شریف رضی، تصحیح صبحی صالح و فارس تبریزیان، دارالهجرة، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۵۲ - یتیمه الدهر، ثعالبی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۷۹.